

نقد برنامه و بعضی اسناد دیگر "سازمان پیکار برای نجات افغانستان"

دهه پنجاه يك دوره پراکندگی رکود سیاسی در جنبش چپ کشور ما بود . بر مبنای همین پراکندگی ورکود سیاسی هیچ آمادگی لازم جهت عکس العمل نشان دادن د برابر پیش آمد های مهم سیاسی ، اقتصادي ، نظامي نداشت . بدین لحاظ جنبش چپ نتوانست از عواملی که کودتای 7 ثور را بوجود آورده تحلیل مناسب نموده و خود را د برابر پیامد های آن آماده سازند . بعد از 7 ثور عده ای از محافل و گروهها که هنوز از هم جدا افتاده بودند در تب وتلاش آن شدند تا خود را از ضربات حزب حاکم رویونیستی خلق و پرچم در امان نگهدارند و نیز در جنگی که بین جناح های رقیب طبقه حاکم در گرفته بود شرکت نموده و برای خود از این نمد کلاهی بسازند . بنابراین علت بود که توافقات و وحدت های غیر اصولی و میکانیکی صورت گرفته که عمر چندان نداشت و طرح ها و خواسته های را به میان آوردند که هیچگونه مناسبی با ایدئولوژی پرولتری یعنی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون نداشته و با خواست اساسی جامعه مامغایرت داشت . دریک کلام در جنبش چپ گرایشات خرده بورژوازی و ناسیونالیستی علنا تبارز نموده هیچ تشکلی در آن مقطع زمانی نتوانست تحلیل دیالکتیکی از پروسه ایجاد کودتای 7 ثور و پیامد های آن یعنی مبارزه علنی سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم غرب بدست یاری نیروهای بومی وابسته به آنان در افغانستان را ارائه بدارند . تشتت ، پراکندگی و ضعف ایدئولوژیکی مانع از آن بود که این نیروها بتوانند علل کودتا و در گرفتن آتش جنگ را تجزیه وتحلیل نمایند . یک مثنی اصولی وانقلابی را پیش روی جنبش چپ کشور قرار دهند و یکی از تشکیلاتی که در تحت چنین شرایطی ایجاد گردید سازمان " پیکار برای نجات افغانستان " است . ما برای درک چگونگی این سازمان اسناد از آن تشکل را به نقد می کشیم ، سندی بتاریخ 3 / 10 / 1358 تحریر گردیده که برنامه سازمان (و در دو صفحه) می باشد در برنامه هیچگونه بررسی وتحلیل اساسی و اصولی از اوضاع سیاسی واقتصادی افغانستان بعمل نیامده ، تحلیل از طبقات جامعه صورت نگرفته ، از طبقه کارگر که نیروی اساسی و رهبر انقلاب ملی دموکراتیک کشور است هیچ ارزیابی وتحلیل نگردیده . کلمه ای در دفاع از مارکسیزم و سوسیالیزم ذکر نگردید . از دهقانان که اکثریت جامعه ما را احتوا می نماید نیروی عمده انقلاب در کشور ما می باشد تحلیل اصولی صورت نگرفته در باره چگونگی حل مسئله ارضی کلمه ای هم بیان نشده است . نیروی انقلاب ، و دوستان خلق و دشمنان خلق شناخته نشده است . زنان که نیمی از جامعه ما را تشکیل می دهد و در بدترین شرایط ستم جنسی و طبقاتی زندگی می کنند در برنامه جای ندارند دفاع از ایدئولوژی پرولتری مسکوت گذاشته شده است . از انترناسیونالیزم پرولتری اثری دیده نمی شود . برنامه حد اقل و حد اکثر مشخص نیست و هیچ طرحی در برنامه حد اقل مشخص نگردیده و دورنمای برنامه حد اکثر ترسیم نشده . خلاصه نه از مسایل ملی ونه از مسایل بین المللی هیچ تحلیل علمی در برنامه گنجانیده نشده است . صرفا گفته می شود که " عصر ما عصر خیزش خلق برای آزادی عصر انقلابات رهایی بخش خلقهای تحت ستم است " . می دانیم که بطور کلی عصر ما عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتاریای سوسیالیستی است . در عصر امپریالیزم خیزش خلقهای تحت ستم و انقلابات رهایی بخش در کشورهای نیمه مستعمره و مستعمره بخشی از انقلابات پرولتاریای سوسیالیستی است . برنامه از موضع گیری در قبال مسایل حاد جهانی طفره می رود ، تئوری " سه جهان " که يك تئوری رویونیستی است و مبارزه طبقاتی را نفی نموده وتضاد های اساسی را ماست مالی می کند ، برنامه با اظهار نکردن سریع موقف خود را با کلمه " ناآشنا " پنهان می کند . و می نویسد که " این پدیده " نا آشنا " در جنبش انقلابی ما موضعگیری را ایجاب می کند که ناگذیریم برخورد آگاهانه نه مطیعانه داشته باشیم " در حالیکه در همان زمان که برنامه به رشته تحریر درآمده تئوری " سه جهان " منحیت يك تئوری اشتباه آمیز وغیر مارکسیستی بطور همه جانبه تجزیه وتحلیل وافشاء گردیده بود . ولی گروه های تشکیل دهنده سازمان آنرا " ناآشنا " می خوانند . اما نظریات تئوری " سه جهان " در همین برنامه تبارز می کند . آنجا که می خوانیم " مبارزه بخاطر تجدید تقسیم جهان بین دو ابر قدرت جهانی – امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم این دو جهان خوار رقیب ... " این برخورد به امپریالیزم جهانی همان شیوه " سه جهانی " است که دیگر امپریالیست ها یعنی باصطلاح جهان دوم را منحیت کشورهای تحت ستم ابرقدرت ها در این مبارزه دارای نقش چندان مهم نمی دانند . در تحلیل " برنامه " نیز از دیگر امپریالیست ها سخن در میان نیست و با دید تئوری " سه جهان " مطابقت دارد . در حالیکه مبارزه بخاطر تجدید تقسیم جهان بین امپریالیست ها به سرکردگی دو

ابرقدرت امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس در جریان است . مطابق تئوری سه جهان روسیه خطرناکتر از آمریکا است و روسیه سوسیال امپریالیستی فعال تر و خواهان منافع امپریالیستی بیشتر نسبت به آمریکا می باشد . پس کشورهای جهان سوم و دوم باید با ابرقدرت آمریکا متحد شده سوسیال امپریالیسم را که بیشتر فعال و خطرناک است از بین ببرند . ببینیم آیا " برنامه " جز این می گوید " پس از جاگزین شدن اقتصاد کالایی بر مناسبات اجتماعی در اتحاد شوروی رقابت برسر تجدید تقسیم جهان به مرحله حاد آن رسیده است " و " حرص و ولع سوسیال امپریالیسم روس را بخاطر بدست آوردن بازار جدید جهانی از امپریالیسم آمریکا بیشتر تحریک نموده و بر مناطق تحت نفوذ و استعمار خود می افزاید " . اما تئوری سه جهان " ناآشنا " است ! در مورد مسایل داخلی نیز برنامه حاوی نظریات نادرست می باشد . آنجا که از بورژوازی ملی سخن بمیان می آید شاه امان الله را که وابسته به لیبرال های دربار و زمین داران بزرگ است نماینده بورژوازی ملی معرفی می نماید . و اصولا بین بورژوازی داخلی یا وطنی و بورژوازی ملی آنطوری که مانو معرفی می نماید تفاوت نمی بیند . در برنامه آمده است که " بورژوازی ملی در افغانستان ... صیغه ملی و انقلابی خود را بگونه آزاد آن نتوانست تعقیب کند . " توگویی در عصر سرمایه داری لیبرال بوده نه در عصر امپریالیسم . " اگر احیانا بخشی از بورژوازی ملی که با احداث دستگاه های تولیدی توانست یک قسمتی از اقتصاد ملی را تشکیل دهد ، این نشان دهنده جنبه ملی نبوده بلکه بازهم محتوای وابستگی دارد تا تولید مستقل و آزاد " در برنامه بین بورژوازی اروپا که در حال رشد بوده و دوران انقلابی را می بینیم و بورژوازی کشورهای نیمه مستعمره و مستعمره در عصر امپریالیسم فرق اساسی قابل نمی گردد و این نظریه تروتسکیستی را می بینیم و در عصر امپریالیسم بورژوازی کشورهای تحت سلطه کاملا به بورژوازی وابسته است . و نمی تواند صیغه ملی داشته باشد . بناء بورژوازی ملی در این کشورها وجود ندارد . بورژوازی کشورهای تحت سلطه و وابسته از خصوصیات خاص خود برخوردار اند . بخشی از بورژوازی که فشر بالا می آید آنها تشکیل می دهد وابسته بامپریالیسم می باشد که بورژوازی کمیرادور نامیده می شود و رشد و حیات آن وابسته به سرمایه های امپریالیستی در کشور تحت تسلط می باشد . بخش دیگر همان بورژوازی متوسط است که نماینده مناسبات تولیدی در شهر و ده بوده و تولید آن برای مصرف داخلی حایز اهمیت است و بورژوازی ملی نامیده می شود . اگر چه بورژوازی ملی در این کشورها با امپریالیسم و نیمه فیودالی پیوند های دارد ولی در این مملکت بورژوازی ملی به حکم مناسبات حاکم در کشور ضعیف است . که ناشی از سلطه امپریالیسم و نیمه فیودالیسم و بورژوازی کمیرادور می باشد و به همین اساس بورژوازی ملی به آنها مخالف می باشد . در عصر امپریالیسم سرمایه جهانی است و هیچ سرمایه ملی نمی تواند از ارتباط با سرمایه جهانی برکنار باشد ولی این به مفهوم نبودن بورژوازی ملی در کشورهای نیمه مستعمره نیمه فیودال نمی باشد . بورژوازی ملی در این کشورها از جمله نیروهای انقلابی ملی دموکراتیک است و در جمهوری دموکراتیک خلق رشد سرمایه های بورژوازی ملی در تحت دیکتاتوری دموکراتیک خلق یکی از اهداف برنامه حد اقل هر حزب کمونیست در این کشور ها می باشد . در مورد کودتای 26 سرطان در برنامه آمده است که " در نتیجه رقابت کشمکش بین دو جناح امپریالیستی (روسیه و آمریکا) کودتای 26 سرطان به سردمداری داود پیروز شد " . ولی از اعتصابات و تظاهرات کارگران ، دهقانان و روشنفکران در دهه چهل و مبارزات و خشکسالی در سالهای 50 - 51 که از علل اصلی کودتا بود سخنی بمیان نمی آورد . در آن سالها تضاد بین خلق و طبقه حاکمه حاد گردیده بود و امپریالیست ها هم برای صدور سرمایه های خود امنیت می طلبیدند . در برنامه آمده است که " تغییرات در هیئت حاکمه دولت رونما گردید ، یعنی قدرت از بورژوازی کمیرادور به بورژوازی بوروکرات - کمیرادور انتقال یافت " این تحلیل چنین می نماید که در افغانستان نیمه فیودالی که شیوه تولید حاکم را شیوه تولید فیودال تشکیل میدهد . قدرت دولتی در دست طبقه بورژوازی است . در حالیکه واقعیت خلاف آن بوده ، طبقه حاکمه افغانستان فیودال - بورژوازی وابسته اند و قدرت دولتی نیز در دست آنان می باشد . که به جناح های مزدور و وابسته به امپریالیسم غرب و سوسیال امپریالیسم مستقیمی در دولت کودتای 26 سرطان داود نیز هر دو جناح طبقه حاکمه به نسبت های مختلف شرکت داشتند که نقش جناح وابسته به روس (عمدتا بیروکراتها) بیشتر بود . وقتی از کودتای 7 نور تحلیل می گردد صرفا از حزب خلق و ترکی - امین صحبت می شود و از نقش باند رویونیستی پرچم چشم پوشی می گردد و مسکوت گذاشته می شود . هرکس که از چگونگی کودتای 7 نور اندک آگاهی داشته باشد می داند که هر دو باند رویونیستی خلق و پرچم در این خیانت شریک بودند و به دستور سوسیال امپریالیسم شوروی دست به کودتا زدند . از ریفرم های رژیم کودتا هیچگونه تحلیل مارکسیستی دیالکتیکی بعمل نیامده و الترناتیف آن منحیت اهداف برنامه ای ارائه نشده و صرفا گفته شد که وضع ریفرم ها " نه تنها تغییر اساسی در وضع طبقات و اقشار زحمتکش جامعه رونما نگردید - نمی توانست هم رونما شود - بلکه کارگران ، دهقانان و سایر روشنفکران انقلابی و دموکرات در بدترین شرایط اختناق ، سیاست ، ترور ، قحطی و شرایط گرسنگی به سر می برند " و از این مقدمه درست نتیجه نادرست گرفته شده و در برنامه چنین وانمود می

شود که جنگ فعلی نتیجه اوضاع داخلی و انعکاس صرفا اعمال جنایت کارانه دولت دست نشانده است نوشته شده که " انعکاس این وضع عینی فلاکت بار ، همانا قیام ها و مجاهدات ملی است که سراسر میهن عزیز را فراگرفته و روز تا روز شدت می یابد و بر قاطعیت آن افزود ه می شود . " این نتیجه گیری بدین معنی است که جنگ فعلی در اثر تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی و نیروهای وابسته بآن درگرفته درحالیکه واقعیت ها غیر از این است و آن اینکه جنگ در اثر تضاد و رقابت بین امپریالیست ها به سرکردگی دو ابر قدرت بدستباری نیروهای مزدور و بومی شان در افغانستان در گرفته است . و بخاطر منافع امپریالیزم و ارتجاع جریان دارد . برنامه در اطراف جنگ ارتجاعي و امپریالیستی فعلی نغمه سرایی های فراوان کرده آنرا به نامهای " مجاهدات ملی " " مقاومت میهن پرستانه " " نبرد آزادیبخش " و " مبارزه خود بخودی " و " قیام خود بخودی " می نامد . در برنامه آمده است که " مردم زحمتکش افغانستان با گسترش جنگ نجات بخش ملی به شکل قیام های خودبخودی توده ها به نوکران سوسیال امپریالیزم روس که در مسیر تحقق رویای شوم تزارهای معاصر دست و پا می زند جواب دندان شکن می دهد . چنانچه سایر جبهات نبرد آزادیبخش موعد آنست . " و " پافشاری روی مبارزه سیاسی و طبقاتی که بسیج تمام توده های زحمتکش افغانستان را همراه دارد ، و ظایف عمده را در برابر ما قرار داده است که چگونه در مبارزه خود بخودی مردم افغانستان که موج به موج جنبش مسلحانه در حالت شکوفایی انقلابی خود است ، شرکت نمود " چنین است نظریات خرده بورژوازی ناسیونالیستی و برخوردآن با جنگ . این نظریات از نظر تئوری اپورتونیستی و از لحاظ عملی غیر واقعی است . اینکه چگونه مبارزه خود بخودی مردم نبرد آزادیبخش را به پیش می برد و چگونه به حالت شکوفایی انقلابی می رسد ، توضیح نمی دهد و مسلما هم نمی تواند توضیح دهد ، زیرا جنبش خود بخودی در نهایت خود نه به طرف انقلاب و جنگ آزادیبخش بلکه در خدمت بورژوازی قرار می گیرد . لنین گفت : " هرگونه سرفرود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری ، هرگونه کوچک کردن نقش " عنصر آگاه " یعنی نقش سوسیال بوروکراسی ، در عین حال معنایش اعم از اینکه کوچک کننده بخواد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است . " ، " از این رو وظیفه ما یعنی وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از مبارزه علیه جریان خود بخودی است و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خود بخودی تردیودینیزم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می کشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پرسوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم . " (چه باید کرد ؟) تاکیدات همه جا از لنین است واقعیت این است که جنگ در افغانستان خود بخودی نبوده بلکه از همان آوان دارای رهبری بوده و هدف سیاسی - اقتصادی معین را دنبال می کرد . ولی برنامه بدون تحلیل ماهیت جنگ برای " مردم " وظیفه تعیین می کند که کسب " آزادی " و " انقلاب آزادیبخش " را بانجام رسانند . اما به مفهوم " آزادی " از دیدگاه مارکسیستی برخورد ننموده بلکه برخورد عامیانه با آن می نماید . جنگ آزادیبخش و انقلاب دموکراتیک راه رسیدن به حل مسئله زمین یعنی آزادی دهقانان از سلطه مالکان است که دموکراسی را برای خلق نیز بارمغان می آورد و در شرایط کنونی آزادی نیز جز آزادی از سلطه امپریالیزم و فیودالیزم چیز دیگری نیست که کسب این مهم فقط از عهده حزب سیاسی کارگران بر می آید . بینیم " مردم " که در برنامه از آن یاد شده و روی آن منحنی نیروی انقلاب تاکید گردیده کدام طبقات و افشار است . در برنامه گفته شده است که : " از آنجائیکه وظیفه فعلی مردم افغانستان کسب آزادی سیاسی ، اقتصادی و بانجام رساندن انقلاب آزادیبخش ملی بود . " و بزرگی شرایط فعلی جنبش انقلابی را ، نیروی بالفعل و بالقوه تمام مردم افغانستان ، مترقیون ، وطن پرستان ، روشنفکران ، عناصر ملی ، روحانیون وطن پرست و بالاخره تمام افشار انقلابی که در راه آزادی افغانستان می رزمند تشکیل می دهد . " در اینجا هر نیروی را می توان یافت به غیر از کارگران و دهقانان . برنامه برای کارگران که نیروی اساسی انقلاب آزادیبخش است هیچ نقش قایل نبوده و از آن یاد نمی کند . و دهقانان را که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و نیروی عمده انقلاب ملی دموکراتیک است به حساب نمی آورد . هرچه است بخش های خرده بورژوازی و حتی عناصر سرمایه دار و فیودال برای پیکار کارگران و دهقانان در مقوله " مردم " جای ندارد ولی بر خورد مارکسیستی با نیروهای انقلاب از دیدگاه طبقاتی است . لنین می گوید " آری انقلاب مردم ، سوسیال دموکراسی با حقانیت کامل بر ضد سوء استفاده دموکراسی بورژوازی از کلمه مردم مبارزه کرده و می کند . سوسیال دموکراسی خواستار اینست که با این کلمه تضاد های طبقاتی موجود میان طبقات مختلف مردم برده پوشی نشود . سوسیال دموکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار می ورزد . " (دو تاکتیک صفحه 135) کمونیست ها " مردم " را به " طبقات " تجزیه می کنند برای اینست که طبقه پیشرو در راس تمام مردم قرار گیرد . برای لنین " مردم " یعنی پرولتاریا و دهقانان " (دو تاکتیک ص 119) مانوتسه دون آنچه را در شرایط کشورهای نیمه مستعمره و مستعمره و نیمه فیودالی منحنی نیروی انقلاب با در نظر داشت خصوصیات هرکدام از طبقات و افشار معرفی می کند " خلق " است که در این مقوله طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی جا دارد . و طبقه کارگر که طبقه پیشرو و انقلابی در جامعه است در راس رهبری قرار داشته و خط مشی انقلابی آن رهکشی راه رهایی توده های ستمدیده از سلطه امپریالیزم ، فیودالیزم و بورژوازی کمبرادور

وارجاع است . برنامه با چنین درك از جنگ وچنین شناخت از نیروهای انقلاب و " مردم " برای درهم کوبی استعمار تشکیل جبهه وسیع از تمام مردم را ضرورت عمده می داند . ومی گوید : " طبیعی است که برای درهم کوبی سلسله شوم استعمار و استثمار امپریالیزم روس ، تشکیل جبهه وسیع از تمام مردم افغانستان که با آگاهی سیاسی و انقلابی جنبش انقلابی کشور ما توأم باشد ، ضرورت عمده مرحله فعلی جنبش است " . برنامه ضرورت رهبری جبهه را در نظر نمی گیرد و هژمونی طبقه کارگر و حزب آن را در جبهه متحد ملی به هیچ می شمارد . کما اینکه در آن مقطع و تا بحال هیچ سازمانی منجمله خود پیکار که نمایندگی از پرولتاریا کرده بتواند واز لحاظ کیفی و کمی توان رهبری جبهه را داشته باشد وجود نداشت و ناگذیر طرح چنین جبهه و احیانا عملی شدن آن جز در خدمت ارتجاع و امپریالیزم قرار گرفتن چیز دیگری نبود .

برنامه درباره ایجاد تشکیل سازمان و ارتش چنین بیان می دارد که : " در مرحله نخست ایجاد تشکیل يك سازمان انقلابی که با تئوری پیشرو زحمتکشان مسلح باشد و در پراتیک جنبش ، صحت و سقم خود را به اثبات رساند " در اینجا منظور از " تئوری پیشرو زحمتکشان " چیست با آنکه ما می دانیم که مقوله زحمتکشان می تواند کارگران ، دهقانان و اقشار خرده بورژوازی را در بر گیرد . حال تئوری که برای تمام این طبقات و اقشار یکسان باشد چه خواهد بود . بدون شك آن تئوری سوسیالیزم علمی و کمونیزم یا به عبارت دیگر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوخواهد بود . زیرا برنامه بر اساس چنین تئوری نوشته نشده ، پس تئوری پیشرو زحمتکشان که بر نامه به آن اتکاء می کند همان نظریات یوولیستی خرده بورژوائی است که گمان می کند در مان درد تمام طبقات و اقشار خواهد بود . و این را در نظریات متعدد خود تاکید می کند . می گویند " همپای رشد این سازمان پولادین بخاطر رهایی ملت افغان ارتش توده ای که اهداف رهایی بخش ملی را بر آورده سازد تکامل می یابد " ، " این ارتش توانایی آنرا داشته باشد تا تمام زحمتکشان افغانستان را تارسیدن بیک جامعه نوین پشتیبانی کند . " ملت افغان به تمامی طبقات و اقشار جامعه اطلاق می گردد و این شیوه طبقه حاکمه است که برای استثمار منافع طبقاتی خود منافع تمام ملت را پیش می کشد ولی در عمل منظور از ملت خود طبقه حاکمه است . لیکن سازمان انقلابی پرولتاری نه در راه رهایی تمام " ملت " بلکه در راه رهایی آن نیروهای می رزم که در انقلاب رهایی بخش ملی در صف خلق جا دارد و در قدم اول در راه رهایی طبقه کارگر مبارزه می کند . از اینجا چنین بر می آید که ارتشی که " همپای رشد این سازمان " بوجود آید جز آن که در خدمت طبقه حاکم قرار گیرد کاری دیگر از پیش برده نخواهد توانست و " جامعه نوین " را که ایجاد نماید همان جامعه سرمایه داری وابسته خواهد بود نه چیز دیگر . بنابراین " مبارزه در راه تبلیغ و ترویج ایدئولوژی مترقی بمنظور ارتقاء سطح آگاهی توده ها " همان تبلیغ و ترویج ایدئولوژی بورژوا فرمیستی ، و تردیونیویزم است . برنامه می گوید " برآورده ساختن تمام این اهداف از عهده ارتش توده ای نبوده مگر داشتن ستاد مرکزی واحد زحمتکشان که تا تحقق تمام آرمانهای انسانی می رزمند " ، " از این رو تشکیل این فرماندهی واحد از وظایف اولیه و مرکزی سازمان قرار می گیرد " در اینجا نیز نقش رهبری طبقه کارگر به فراموشی سپرده شده در حالیکه داشتن ستاد مرکزی واحد با ایدئولوژی پرولتاری نیاز است . " از وظایف فرماندهی واحد اینست که تا با همه اشکال ستم اعم از (طبقاتی ، ملی و مذهبی و ...) مبارزه بی امان نموده تا راه پای بیک جامعه ایدآل کارگران را تسهیل کند " . واضح است که " جامعه ایده آل کارگران " که در برنامه تذکر داده شده همان جامعه است که در آن حقوق صنفی کارگران مانند حق بیمه بیکاری ، داشتن صندوق تعاونی و غیره که ایده آل اکونومیزم و خواست سیاست های اکونومیستی است برآورده می شود . و اگر منظور از حزب پرولتاری کمیونیستی و جامعه سوسیالیستی و در نهایت جامعه بی طبقه کمیونیستی بود چه نیاز به آوردن جملات رمزی چون " ستاد مرکزی واحد زحمتکشان یا " نظم وسیع " ، " حلقه بزرگ " و " جامعه ایده آل کارگران " بود . واضح است که این ترفندها برای استتار ، امیال و افکار ارتجاعی شان بوده است و بخيال خود راه را برای فرار باز گذاشته اند .

در بخش وظایف سازمانی می نویسد که : " این سازمان وحدت اصولی بین گروه ها و سازمان های سیاسی را که از منافع واقعی مردم ما نمایندگی کرده بتواند ، با توجه به وجوه مشترک استراتژیک و رعایت اصول مترقی با ارتباط عملکرد سیاسی آنها و دفاع از دست آورد های مبارزات آزادیبخش در يك حلقه بزرگ سیاسی (حزب) تاکید می نماید " . ما دیدیم که " مردم " در برنامه به چه طبقات و اقشار اطلاق گردیده و با توجه به ماهیت جنگ فعلی که نه تنها آزادیبخش نیست بلکه هیچ دست آوردی به نفع توده های کارگر و دهقان ندارد حال وحدت بین سازمان های که از چنین " مردم " نمایندگی می کند واز چنین جنگی دفاع نماید چه نتیجه بار خواهد آورد . آن " حلقه بزرگ سیاسی (حزب) " چه ماهیت و کیفیت خواهد داشت . بر ما پوشیده نیست . چنین " حلقه بزرگ سیاسی (حزب) " يك تشکیلات یوولیستی خرده بورژوائی بیش نخواهد بود . ولی اگر منظور حزب کمیونیست باشد ، باید گفت که حزب کمیونیست محصول پیوند جنبش کمیونیستی کارگری است لیکن در برنامه نه از طبقه کارگر کشور بمثابه نیروی رهبری کننده و نه از ایدئولوژی م . ل . ا بمثابه ایدئولوژی رهنا هیچ اثری نیست در پیرامون وحدت ملی می نویسد که : " رشد مبارزات آزادیخواهی ملی در مقابل فاشیزم دولت وابسته بروس ملتهای مختلفه افغانستان را دريك نبرد متحده مشترک قرار داده که

هرگونه سیاست بهم اندازي مليتها واجحافات ديگر ملي را که از طرف دولت هاي ما قبل ودولت کنوني درجهت تفرقه وبهم اندازي مليتها تحميل مي گردد مردود وتحقق ناپذير ساخته است . " اين ادعا است زيرا بارها جنگ بين مليتها ومناطق وبخصوص در قالب احزاب که از تفرقه وبهم اندازي مليتها شديد تر بوده صورت گرفته که از عدم آگاهي توده وتفرقه افکني ارتجاع وامپرياليزم ناشي شده ، سياست " تفرقه انداز وحکومت کن " يك اصل استعماري براي پيشبرد پاليسي هاي استعمارگران است . ارتجاع وامپرياليزم بارهانتحت پوشش هاي ديني ، قومي و منطقه اي توده ها را بجان هم انداخته اند ، وازآن نفع برده اند . درهمين رابطه مي نويسد : " درچارچوب مسئله فوق (مسئله ملي) حل معضله پشتونستان نيز قرار دارد " و بعد از شرح ايجاد خط ديورند مي گويد " بالاخره جدايي سرزمين مزبور که جز خاک عزيز ما بود را باعث شده " ، " اين رويداد اسف انگيز وحدت مليتهاي دو طرف خط ديورند را مغشوش ساخته وبا وجود داشتن سنن وفرهنگ مشترک وتمايل جدي براي يکجا شدن ، به علل درز اندازي هاي مرتجعين داخلي وبين المللي نتوانسته اند با آرمان پاک فوق نابل شوند . " با وجود که مدعي اند " تعيين سرنوشت پشتونستان در محدوده حق صلاحيت خود مردم آن منطقه است . " اين ادعاي ارضي چه چيزي را نشان مي دهد . برنامه در باره حل مسئله زمين در داخل افغانستان که براي دهقانان کشور يك مسئله حياتي است کلمه اي هم ذکر نمي کند ليکن " معضله پشتونستان " را که طی سالهاي گذشته سياست طبقه حاکمه در مقابل دولت پاکستان و پاليسي پيشروي سوسيال امپرياليزم به طرف آب هاي گرم هند بوده و به پيش مي کشد . اگر واقعا " تعيين سرنوشت پشتونستان در محدوده حق صلاحيت خود مردم آن منطقه است " پس بيان اين ادعاارضی تاريخي در رابطه با مردمی که پيش از يك نسل است که از ما جدا مانده براي چيست . اين بيان کننده يك گرايش ناسيونالستي دربين سازمان است . تمام اين گرايشهاي خرده بورژوازي وناسيونالستي است که خط مشي برنامه اي سازمان را تشکيل مي دهد وبي مناسبيت نيست که سازمان نام خود را " پیکار براي نجات افغانستان " گذاشته است زيرا " نجات ميهن " که درآن همان " مردم " وهمان " ملت " زندگي مي کنند ومنافع دارند که سازمان از آن دفاع مي نمايد ناگذير در برابر سازمان اين وظيفه يوپوليسي را قرار مي دهد سازمان به هيچوجه از طبقه کارگر ودهقان دفاع نمي کند چنانچه از متن برنامه آن معلوم شد و از نام آن نيز هويدا است . لنين گفت : " حزب ما بايد چه عنواني داشته باشد تا از نظر علمي صحيح باشد و از نظر سياسي به روشن ساختن ذهن پرولتاريا کمک کند " " ما بايد تکرار کنيم که مارکسيست هستيم و ملاک عمل ما ، " مانيفيست کمونيست " است " (وظيفه پرولتاريا در انقلاب

انقلاب ، ص 468)
 خلاصه برنامه داراي روح ايدئالستي ونظريات ومضمون خرده بورژوازي و يوپوليسي است که هيچ وجه مشترکي با مارکسيزم - لنينيزم - اندیشه مانو ندارد .
 6 سنبله 1364
 لهيب

سازمان در سند " ابلاغيه کميسيون تشکيلات سازمان " (25 جدي 1359) بعد از سه سال جنگ هنوز هم تصور غير واقعي مبني بر " جنبش خود بخودي " را رها نکرده و مي نويسد : " جنبش خود انگيخته در ميهن ما اوجگيري غير قابل وصفي يافته که بدین ترتيب وسيعترين کتله هاي ملي و دموکرات با درجه توانايي و استعداد هاي مختلف شان خواستار سهمگيري جدي در اين مبارزه کبير مي باشد " " امروز که جنبش پرتوان خروشنده و سرکش به پيش مي تازد سازمان دهی اصولی و انقلابی که در خود رهبري جنبش باشد به نسبت نطفوي بودنش هنوز دنباله رو آنست " " از خلاء هاي برجسته جنبش امروز کشور همانا جدائی امروزي وهمانا عدم آگاهي انقلابي است که سازماندهي ضعيف جنبش حاصله آنست " . وقتي تشکلي بي خبر از واقعات پيرامون خود باشد يا توانايي تجزيه وتحليل وبررسي واقعات وبرخورد اصولي بآن را نداشته باشد ناگذير به چنين اباطيلي متوسل مي شود . جنگ ارتجاعی را که از همان ابتدا داراي رهبري ودر تحت شعار هاي مشخص از طرف نيروهاي وابسته به امپرياليزم هدايت مي شد و خواسته هاي استعماري آن از همان ابتدا هويدا بود که سازمان از درک آن عاجز بود ، و چنين جنگي را " جنبش خودانگيخته " و " مبارزه کبير " مي نامد . ولي معلوم نيست که مبارزه که در باره استقلال ملي ورهائي زحمتکشان از سلطه امپرياليزم وارتنجاع نباشد چه کبارت دارد . و از سازماندهي اصولي وانقلابي دنباله رو جنبش گردد ديگراصوليت وانقلابي بودن آنرا چگونه مي توان ادعا کرد در حالیکه ما معتقد هستيم که جنبش ادعايي آنان يعني جنگ فعلي خود بخودي توده اي نبوده واز هيچ انگيزه توده اي برخوردار نبود بلکه کاملا از پيش طرح شده که " اوجگيري غير قابل وصف آن " براساس استراتيژي مشخص توسعه مي يافته

است
 شکی نیست که ضعف آگاهی انقلابی و ضعف بالنسبه سازماندهی اصولی وانقلابی باعث توسعه این جنگ ارتجاعی امپرياليزم گرديد . و نيروهاي انقلابي چپ نتوانست اين توطئه راافشاء و جنگ ملي وازادبيخش را به پيش برد بلکه خود دنباله رو جنبش و

حتی مجری شعارهای مشخص آن شدند . در " ابلاغیه " می نویسد که " جنبش های ضد دولتی کشور که به عالیترین شکل آن شکل مسلحانه تبارزه نموده پیشآهنگ خود را یکجا با دشمن وسیع ترین کتله های آگاه ، در محدوده شهر ها محاصره نموده ، در اینجا منظور از " جنبش ضد دولتی " چیست ؟ یک جنبش ضد دولتی جنبش اپوزیسیونی است که خواستار تغییر صوری دولت و ابقای مهره های جدید در چوکهای های قدیم است و جنبش اپوزیسیونی در پی تغییر نظام نبوده بلکه فقط خواستار قدرت سیاسی برای خود می باشد . و فقط جنبش انقلابی پرولتری و کمونیستی است که می تواند هم ضد نظام و سیستم حاکم بر جامعه باشد و هم ضد دولت طبقه حاکمه و این جنبش انقلابی است که شایسته ستایش و پشتیبانی می باشد . ولی سازمان به جنگ ارتجاعی مانوس گردیده و می نویسد که : " در حال حاضر که هدف عمده سازمان ما را پیوستن به جنبش خود انگیخته توده ها که در دره ها ، جلگه ها و قصبات بر پا شده تشکیل می دهد . بدون تردید سازمان نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی توانایی رهبری این جنگ را در مسیر انقلابی نداشت بلکه هدف از " پیوستن " همان دنباله روی از جنگ ارتجاعی امپریالیستی بوده است که تا بحال در آن مسیر گام می گذارد

9 / 8 / 1364

لهیب

سازمان در سند معیار های عضویت جملات را می آورد که مصداق خودش است . " امروز کلیه انقلابیون که معتقد به م . ل . ن می باشند و یا کوشش می کنند که با نهی کردن م . ل . ن آزمون ماتریالیستی آن و بکار گرفتن شیوه های عملی و سازماندهی آن انقلاب خلق را به پیش ببرند ، ولی هیچگاه این دسته از انقلابیون با این ایدئولوژی التقاطی قادر به رهبری انقلاب نبوده و بالاخره به شکست مواجه می شوند. " و ما دیدیم که چگونه سازمان بی اعتقادی به مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانو را از خود نشان داده و چگونه آنرا از مضمون ماتریالیستی آن تهی کرد .

درسند معیار ها می نویسد که " م . ل . ن را بعنوان اساس ایدئولوژیک قبول داشته باشد . " ولی مارکسیست کسی است که مارکسیزم را تا دیکتاتوری پرولتاریا قبول داشته باشد و بان عمل نماید . زیرا که عمل معیار قضاوت است . گفتن بدون عمل کمونیستی می تواند بر رویونیسم و اپورتونیسم بیانجامد. سوسیال امپریالیست ها هم در حرف مارکسیزم را قبول دارند و ادعای کمونیست بودن می نمایند و لی عملاً دیکتاتوری پرولتاریا را رد و به مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانو پشت می کنند

11 / 8 / 1364

لهیب

دوسند از " بیکار " :

هر قدر که سیر تحولات اقتصادی - سیاسی عمیق تر می گردد بهمان اندازه چهره های ریاکارانه اپورتونیست های رنگارنگ آشکار تر و اعتراف شان دامنه و وسعت زیاد تری پیدا می کند . در جریان این کشمکش ایده های انقلابی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون آبدیده تر شده عمق و وسعت بیشتری در میان توده ها می یابد ، انقلابیون مصمم تر در جهت ایجاد تشکیل منظم و آهنین و تردهمه اپورتونیست ها گام بر می دارند . در چنین شرایط بس حساس انقلابیون همیشه از راه مبارزه ایدئولوژیک ، انتقاد و انتقاد از خود (بطور عملی نه لفظی) و پراکندگی و فقرایدئولوژیک را از صفوف خود می زدایند و هیچگاه از انتقاد به وحشت نمی افتند .

بلی ! این خصلت اپورتونیسم و رویونیسم است که از انتقاد به وحشت افتاده و انتقاد کننده را بنام های خرده بورژوازی ، اخلاص گر و غیره تهمت می زند . و برای پوشانیدن امیال ضد مارکسیستی خود به پرخاشگری می پردازد . بجای اینکه برخورد اصولی به مسایل مطرح شده نماید صرفاً بدشنام های سیاسی اتکاء نموده و باین خیال خام که از این طریق می توان خود را تیرنه نموده غافل از اینکه بر خوردن اشیانه شان پرده از چهره های واقعی آنها بدور افکنده امیال و نیت ضد انقلابی شان را افشاء می کند . و واقعیت راه خود را می پیماید . انقلابیون هیچگاه از این تهمت های ناروای اپورتونیست ها هراسی ندارند و مصمم تر در مسیر مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانو به پیش می روند .

نوشته های که منعکس کننده ایده های اپورتونیستی و موفق طبقاتی نویسندگان است که در آن برای طفره رفتن از راه انقلاب پرداخته شده ولی نویسندگان آن از " حقانیت موضعگیری و موقف اصولی سازمان " صحبت نموده و مدعی اند که " سازمان با

صراحت و اعتقاد کامل ابراز می دارد که از عملکرد خود به مثابه عمل برنامه ای دفاع می نماید و جداخواهان گسترش آن هست
" . ولی عملکرد این سازمان طبق کدام خط مشی است . درحالیکه هیچگاه يك سازمان - اگر سازمان انقلابی باشد - بدون خط
مشي مشخص که رهنمای عمل آنست نمیتواند موجودیت داشته باشد و عملکرد هر سازمان بر طبق خط مشی برنامه آن تعیین
گردیده و تمام افراد طبق دستورات و رهنمود و خواسته های برنامه عمل می نماید . واضح است که این سازمان نیز از همان خط
مشي اپورتونیستی پیروی می کند که ما قبلاً آنرا تجزیه و تحلیل نمودیم . ما معتقدیم که اشتباهات و کمبودها را از طریق دانستن
و عمل کردن و از راه مبارزه پیگیر ایدئولوژیکی می توان رفع نمود و به مراحل عالیتر آن یعنی تئوری شناخت مارکسیزم دیالکتیک
دست یافت .

اسنادیکه متأثر از همان برنامه است و به " مثابه عمل برنامه ای " از آن دفاع می کند یکی " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران
افغانستان " است که در ابتدای این نوشته می خوانیم . " مردم میهن دوست و آزادیخواه افغانستان بعد از کودتای سیاه هفت
ثور و قدرت رسیدن باند های مزدور " خلق و پرچم " با درک ماهیت مزدوری این دولت دست به قیام های مسلحانه زدند و هر چه
بیشتر این قیام ها اوج گرفت دولت دست نشانده روس را در آستانه سقوط حتمی قرار داد . همان بود که در 6 جدی 1358 هجری
پای قشون اشغالگر روس به افغانستان کشانیده شد و مبارزه مسلحانه مردم ما بر علیه نیروهای اشغالگر روس شدت بیشتری
یافت و چنانچه به شدت خود ادامه داده و مردم ما این مبارزه را تا بیرون راندن ارتش متجاوز روس و امحای کامل دولت پوشاری
بیرک و تعیین نظام نوین اجتماعی در افغانستان بدون تزلزل ادامه خواهد داد . " برخلاف عقیده نویسندگان این ستورمشعشع
اعتقاد ما براین است که جنبش مسلحانه ایکه در جهت رهایی توده های زحمتکش باشد قابل تأیید و از آن پشتیبانی می نمایم
ولی نظر فوق اساساً با اصول مارکسیزم در تضاد بوده درحالیکه ماهیت اصلی جنگ و نقش رهبری آن در زمان قبل از 6 جدی و
بعد از آن کاملاً هویدا است و شما از آن کاملاً چشم پوشی نموده اید . اینک رهنمود لنین را در باره جنبش مسلحانه و جنگ بشنوید
: " ما باید با تمام وسایل از قیام دهقانان و حتا از ضیق اراضی پشتیبانی نمائیم ، ولی این بهیچوجه به معنی پشتیبانی از هرگونه
طرح های خیالی خرده بورژوا مآبانه نیست ، مادامیکه جنبش دهقانان جنبه انقلابی و دموکراتیک دارد ما از آن پشتیبانی می کنیم
ولی وقتیکه این جنبش جنبه ارتجاعی و ضد پرولتاریایی بخود می گیرد برای مبارزه بر ضد آن آماده می شویم (فوراً و بی درنگ
آماده می شویم) تمام جان کلام مارکسیزم در این قضیه دوجانبه نهفته است و فقط اشخاص می توانند آنرا ساده کرده و یا
بصورت يك قضیه واحد و بسیط در آورند که مارکسیزم را درک نمی کنند . " (لنین - مجموع آثار و مقالات - روش سوسیال
دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان صفحه 291)
برای درک همه جانبه مطلب لازم است بازهم از لنین نقل قول نمائیم . وی می گوید : " تمام خرده بورژواها و تمام موژیک های
کودن و نادان درست همانطور استدلال می کنند که مرتدین از قبیل کائوتسکیست ها ، طرفداران لونکه ، توراتی و شرکاء استدلال
می نمایند و آن چنین است : درکشور من دشمن است دیگر مرا با هیچ چیزی کاری نیست ، سوسیالیست ، پرولتر انقلابی و
انترناسیونالیست طور دیگر استدلال می کند : خصلت جنگ (که آیا این جنگ ارتجاعی است و یا انقلابی) منوط بدان نیست که
چه کسی هجوم کرده است و " دشمن " در کشور چه کسی قرار دارد ، بلکه منوط بدان است که چه طبقه ای اداره امور جنگ
را بدست دارد چه سیاست بوسیله این جنگ ادامه داده می شود . " (لنین مجموعه آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی
مرتد صفحه 650)

بناء چنین نتیجه می شود که جنگ را با تمام خصلت ارتجاعی آن که در جهت منافع فیودالیزم و امپریالیزم سوق کرده است مورد
تأیید قرار داده و هیچگاه در نزد آنانی که این جنگ را چه طبقه ای رهبری می کند ارزش ندارد ، و آینده جنبش را بخاطر منافع و
مصالح لحظه ای کنونی فدا می کند . " ما باید بتوانیم این مطلب را به توده ها توضیح دهیم که شاخص جنبه اجتماعی و سیاسی
جنگ " حسن نیت " افراد و دسته جات و حتی توده های مردم نبوده بلکه وضع طبقه ای است که جنگ می راند سیاست این
طبقه است که جنگ ادامه آن می باشد . " (لنین مجموع آثار و مقالات - وظایف پرولتاریا درانقلاب صفحه 261)
اعلامیه می گوید " ادامه رهبری این مبارزه برعهده نیروهای مترقی و ملی کشور است که تا پیروزی ادامه دهد ، " و لی استنباط
او از این " ادامه رهبری " نه تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی در تحت رهبری حزب انقلابی کمونیستی است بلکه ادامه
همین روند جاری است . در همین نوشته می خوانیم که : " در شرایط مشخص کنونی کشور ما این واقعیت قابل درک است که
تمام نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست در يك جبهه متحد ملی گرد آیند و این یکی از راه حل ها در تنظیم و پیروزی مسلحانه
مردم ما شده می تواند . " رفیق مانوتسه دون راه حل و تغییر اوضاع جهانی را چنین بیان می کند " در دوران کنونی تکامل جامعه
، تاریخ مسئولیت شناخت درست جهان و تغییر آن را به عهده پرولتاریا و حزب آن نهاده است . (چهار رساله فلسفی ص 21)
ولی نوشته باگام بر داشتن در راه انحراف به عمق و وسعت آن می افزاید چنانچه آشکارا از نقش رهبری پرولتاریا و حزب پیشآهنگ

مارکسیستی - لنینیستی در امر پیشبرد مبارزه طبقاتی و جنگ ملی و آزادیبخش چشم پوشی نموده و تغییر اوضاع را به عهده " جبهه متحد ملی " گذاشته است . ما درحالیکه به اهمیت جنگ فعلی کاملاً پی برده و هیچگاه ساده لوحانه به تحلیل آن نخواهیم پرداخت اعتقاد راسخ ما براین است که یگانه راه حل اصلی این جنگ افشاء کردن ماهیت طبقاتی و بیرون کشیدن آن از مسیر انحرافی و ارتجاعی اش و مبدل ساختن آن به یک جنگ ملی آزادیبخش است . گر چه بر ما خرده خواهند گرفت که ایجاد جبهه متحد ملی را رد می نمایم ولی ما ایمان کامل به رهبری حزب مارکسیستی - لنینیستی داشته و معتقدیم که طرح جبهه متحد ملی از طریق حزب امکان پذیر بوده و این حزب است که می تواند جبهه متحد ملی را رهبری و مبارزه اصولی تا نیل به رهایی کامل طبقه کارگر را ادامه می دهد .

درسند آمده است که " هیچ رهبری ارتجاعی تحمیل شده نمی تواند مبارزه را پیروز سازد . " اگر مبارزه انقلابی باشد این دیگر جای حرفی ندارد که رهبری ارتجاعی نمی تواند و نمی خواهد مبارزه انقلابی را به پیروزی برساند ، ولی از آنجایی که مبارزه مورد نظر سند جنگ فعلی است ، ما صراحتاً می گوئیم که " رهبری ارتجاعی تحمیل شده " نبوده بلکه خود این رهبری ارتجاعی یکی از مسببین جنگ ارتجاعی فعلی می باشد که پیکار از لحاظ تئوری و عملی رابطه این دو (رهبری و جنگ فعلی) را هنوز درک نکرده است .

در خصوص مذاکرات می نویسند " درحالیکه دراین مذاکرات از نظر حقوقی و اصولی موجودیت نمایندگان واقعی مردم افغانستان که قربانی تجاوز شده اند بحدیث یکی از طرفین مذاکره کننده و ضروریست و جهت دیگر این مذاکرات راهمان دولت روسیه متجاوز تشکیل می دهد " و نیز در طی چهار سالیکه از اشغال افغانستان بوسیله نیروهای متجاوز روس می گذرد مردم ما علیه قشون آنها و عمال مزدورشان قهرمانانه به مقاومت پرداخته اند ، آیا چنین ملتی حق ندارد که طبق اصل حق تعیین سرنوشت ملل ، سرنوشت سیاسی خود را تعیین نماید . " سند به یک بعد جنگ اتکاء می کند و آن اینکه " " مردم " علیه تجاوز روسیه می جنگند ، ولی اینکه جنگ فعلی در اثر کدام خواست های سیاسی و اقتصادی در گرفته و بوسیله آن ادامه پیدا کرده از آن چشم پوشیده و یا آن را درک نمی کند . رهبران و نمایندگان واقعی این جنگ همان های هستند که مذاکره می کنند همان ها هستند که مردم را به قربان گاه می کشانند . تا با قربانی مردم در راه خداوندان زر و زور به اهداف پلید شان نیل آیند ، و زمانی هم که لازم باشد با هم به مذاکره می پردازند . مردم که نا آگاهانه عمل نمایند و عمل شان در خدمت استعمار قرار بگیرد سرنوشت آنان نیز بدست استعمار تعیین خواهد شد . سند بجای افشای کل روند جنگ و مذاکرات که جزء یک روند استعماری بخاطر به بند کشیدن خلق افغانستان امر دیگری را در بر ندارد و به دعوی حقوقی دست یازیده و خواهان شرکت " نمایندگان واقعی مردم " در مذاکرات است و بدین ترتیب خواهان شرکت خود در این معامله می باشد . ولی نمایندگان حقیقی کارگران و دهقانان کل این روند جنگ و مذاکرات را محکوم کرده و آن را توطئه استعمار می داند و خواهان جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و فئودالیسم است که با آگاهی توده ها توأم باشد و توده ها از حزب پرولتری حمایت نمایند و حزب از توده ها نمایندگی کند . انقلابیون اعم خود را صرف چنین راه شایسته و آگاهانه می نمایند . ولی با سرنوشت خلق کشور کاسیکارانه بر خورد نخواهند نمود . سند می گوید که " هر نیروی مرتجع داخلی و خارجی که بخواهد در سازش با ابر قدرت ها سهیم گردد و یا این سازش را به دلایل ارتجاعی توجیه نماید از دشمنان مردم افغانستان محسوب شده و مردم ما طوری با آنها معامله خواهند کرد که با نیروهای متجاوز روس و مزدوران خلقی و پرچمی آن " . سند بنام " مردم " دعوی حقوقی براه می اندازد در پی موقعیت مناسب برای خویش در این روند ارتجاعی است . و هیچگاه به نقش و اهمیت عنصر آگاه در مبارزات توده ها اتکاء نکرده و به آن توجه ندارد . تا وقتی که مردم از رهبری طبقه کارگر برخوردار نشوند در معامله مناسب موفق نخواهند شد . بارها دیده شده که خلق افغانستان در صحنه نظامی موفق بوده ولی در صحنه سیاسی به شکست مواجه شده اند و علت آن عدم آگاهی توده ها و نبودن رهبری انقلابی و نماینده حقیقی آنان بوده که از منافع برحق توده ها محروم استثمار شده دفاع نماید . و آنان را در راه رهایی شان هدایت کند . سند دیگر که " به مثابه عمل برنامه ای " ارائه شده تحت عنوان " شورای مرکزی جبهه متحد ملی افغانستان " است که دراین نوشته نیز بی اعتقادی و بی ایمانی به داشتن حزب انقلابی پرولتری عیان ساخته شده و اهداف و روند جنگ ارتجاعی فعلی تأیید گردیده است . در سند گفته شده که " سازمان پیکار برای نجات افغانستان از همان آوان ایجاد خویش در تلاش گردید که یک تشکیل وسیع را برای پیروزی جنگ میهنی کبیر علیه دولت پوشالی (احزاب خلق و پرچم) و نیروهای استفاده گر روس ایجاد نماید " و " تا در یک نظم وسیع نیروهای رزمنده کشور با حفظ ایدئولوژی های متفاوت اتحاد سیاسی نظامی را تأمین نماید " این نقل قول چنان گویا است که ما را از بررسی و تحلیل بیشتر آن بی نیاز می سازد این نقل قول بیانگر دیدگاه های اپورتونیستی سازمان از جنگ انقلابی و تشکیلات انقلابی کمونیستی است . سازمان در اینجا هم نه تنها ماهیت جنگ را درک نکرده که برداشت او از سازماندهی و تشکل رهبری کننده جنگ نیز اساساً ارتجاعی و خرده بورژوازی است ولی شعار جبهه متحد را در شرایطی

سر می دهد که هیچگونه توانایی رهبری آن را ندارد و رهبری يك جناح جنگ در جنگال نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب و براساس سیاست های امپریالیستی غرب به پیش می رود . و جناح دیگر را همان دولت مزدور و سوسیال امپریالیزم روس تشکیل می دهد . و سازمان در جناح مخالف دولت مزدور و سوسیال امپریالیزم روس موضع اتخاذ نموده و نیروهای رزمنده که در این جناح متخاصم دولت مزدور قرار دارد و از حیث نیرومندی نظامی و پشتیبانی سیاسی داخلی و بین المللی نسبت به سازمان بسیار قوی تر است . و طرح جبهه در اینجا از موضع ضعف صورت گرفته که همانا حفظ سازمان زیر بال و پرورشکلات بورژوازی و دویدن در رکاب آنان است ، ولی سازمان از این درک غافل است که نیروهای قوی تر او را به پیشبرد اهداف خود وادار خواهد نمود و

درمورد این اعلامیه مشخص سازمان اعلام تشکیل يك نظم وسیع و تشکیل وسیع را با " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " (ساما) که رهبری " جبهه متحد ملی افغانستان " را در دست دارد به پیش کشیده (ساما) گرچه خود را باصطلاح م . ل . می داند و پیکار نیز آنرا می پذیرد و آنرا عضو جنبش انقلابی و نیروی انقلابی می داند ولی در جنگ فعلی تاکتیک افتتاح را در پیش گرفته است و از مشی اسلامی و ملی پیروی می کند . و سازمان پیکار بدون در نظر داشت این موضع اپورتونیستی و مبارزه و افشاء آن خواهان شرکت در " جبهه متحد ملی " شده و صرفاً از " تشکیل وسیع " و " نظم وسیع " دم زده شده که " با حفظ ایدئولوژی های متفاوت اتحاد سیاسی نظامی را تأمین نماید " و این را يك " اصل سازمانی " تلقی کرده اند . و حتی از رسیدن به دولت نوین " از طریق همین " جبهه متحد ملی " صحبت شده . نویسندگان مدعی هستند که " روی این اصل سازمانی است که نماینده سازمان پیکار برای نجات افغانستان با اعضای جبهه متحد ملی مذاکراتی انجام داده تا یابدار شدن جبهه متحد ملی ایجاد شده بر استحکام و گسترش آن با شور و شوق انقلابی (بخوانید ارتجاعی) فعالیت های انجام دهند " " به این اساس است که مارتقایی سازمان پیکار برای نجات افغانستان نظرات خود را در مورد عضویت در جبهه متحد ملی رسماً ارسال و ابراز می داریم . آیا می دانید که جبهه ایجاد شده ، دارای چه رهبری است ، آیا ماهیت این رهبری را می دانید ؟ بلی به تمام معنی از ماهیت " جبهه ایجاد شده " و رهبری آن آگاه بوده و آگاهانه باهم نوعان خود خواهان " اتحاد انقلابی " گردیدید . چنین است مشی اپورتونیستی . باری " مسایل اساسی مورد اختلاف عمیق با برنامه جبهه متحد ملی " که پیکار نظریات خود را در آن رابطه با شورایی مرکزی جبهه متحد ملی افغانستان رسماً ارسال و ابراز نموده چیست . این اختلاف چنین است : " 1 - در مقدمه ماهیت اصلی گروه های رجعت گرا و ضد انقلابی پرده پوشی شده است . 2 - قید و تثبیت جمهوری اسلامی استراتژی سیاسی انحرافی است که با ماهیت انقلاب کشور ما و انقلاب جهانی تطابق ندارد

3 - ایجاد شوراهای کارگران ، دهقانان و سربازان باید به حیث يك نیرو متشکل انقلاب در جریان جنگ مسلحانه تشکیل گردد . در حالیکه در برنامه جبهه متحد ملی به بعد از پیروزی موکول گردیده است . 4 - سیاست خارجی دولت نوین بعد از پیروزی انقلاب طبق مشی انحرافی پان اسلامیزم تنظیم شده که نمایندگان جریان در سطح بین المللی ، نیروهای راست افراط اخوان المسلمین است و این مسئله در تضاد با انقلاب جهانی است " جای تردید نیست که خط مشی " جبهه متحد ملی " از خط مشی (ساما) یعنی مشی اسلامی و ملی پیروی می کند و پیکار با آنکه با حفظ ایدئولوژی های متفاوت اتحاد سیاسی و نظامی را " می پذیرد ، طرح جبهه را که بر خاسته از مشی ایدئولوژیک (ساما) است " در تضاد با انقلاب جهانی " می داند ولی " انقلاب جهانی " را توضیح نمی دهد و صرفاً با ایما و اشاره مانند هر اپورتونیستی صحبت می کند و از دادن " سند جرم " در معرض سیاست بین المللی اپورتونیستی حاکم بر جنگ فعلی خود داری می ورزد

با این هم استفاده ما صرفاً روی مسایل پیشنهادی به " جبهه متحد ملی " نبوده بلکه اساس چنین طرح نادرست و ایجاد چنین جبهه ای تضمین منافع امپریالیزم و فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور است . اعلامیه های " شورایی مرکزی جبهه متحد ملی افغانستان " و " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان " که نه تنها متن آنها بلکه در اساس از نظر ما نادرست بوده و در جهت خلاف اصول م . ل . ا . سیر نموده است . ما اعتقاد داریم که در این شرایط حساس کشور که فقر ایدئولوژیکی ، پراکندگی و عدم ارتباط با طبقه کارگر سراپای روشنفکران را فرا گرفته و رهنمود خاص که بتواند جنبش را در مسیر اصلی اش سوق دهد وجود ندارد ، آیا اصول علمی م . ل . ا . اجازه می دهد که در " جبهه متحد ملی ایجاد شده " که تحت رهبری يك سازمان خرده بورژوازی قرار دارد شرکت نمود ؟ ! و جالبتر اینکه تحت همین رهبری " شورایی کارگران ، دهقانان و سربازان را بوجود آورده ! و نظر اینست که اولاً باید برای رفع فقر ایدئولوژیک و پراکندگی از صفوف روشنفکران مبارزه پیکر و بی امان نموده و در جریان این مبارزه ارتباط لازم با طبقه کارگر را فراهم ساخت که در این صورت زمینه برای ایجاد

حزب م. ل. مهيا مي گردد . با موجوديت حزب کمونيست و برنامه تصويب شده اش مي توان شعار جبهه متحد ملي حزب طرح نموده در اين صورت حزب در جريان انقلاب ملي دموکراتيك ، شوراي کارگران ، دهقانان و سربازان را ايجاد مي نمايد . تمام اين انحرافات و نظريات اپورتونيستي ناشي از آنست که خط مشي برنامه انقلابي پرولتري در سازمان پیکار وجود ندارد و نبودن چنین خط مشي و برنامه م. ل. که ضعف تشکيلاتي و ضعف ايدئولوژيك را همراه دارد باعث مي گردد که پیکار مواضع انحرافي و نظريات اپورتونيستي را از خود بروز دهد و تازماني که از " برنامه " خود پيروي نمايد خود را از اين ورطه نجات نداده و نخواهد توانست.

24 حوت 1365

لهيب